

جویندگان مقبره

جلد (۱) کتاب مردگان

مایکل نورتراپ

مترجم: سهیلا عرب



جویندگان مقبره (جلد ۱) کتاب مردگان

..... نویسنده: مایکل نورترپ • مترجم: سهیلا عرب
ویراستار: سمیه شکرزاده • ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: جواد واعظی
..... صفحه آرا: استودیو جوانه • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۲۵-۲
.....

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش بامترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: نورترپ، مایکل □ Northrop, Michael □ عنوان و نام پدیدآور: کتاب مردگان / مایکل نورترپ؛ مترجم سهیلا عرب؛ ویراستار سمیه شکرزاده. □ مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۱. □ مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص. □ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م. □ فروست: جویندگان مقبره؛ ج. ۱. □ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۲۵-۲ □ وضعیت فهرست نویسی: فیپا □ یادداشت: عنوان اصلی: Book of the dead, c۲۰۱۵. □ موضوع: داستان های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۱ م. □ ۲۱st century -- Young adult fiction, American □ شناسه افزوده: عرب، سهیلا، ۱۳۶۳ -، مترجم □ رده بندی کنگره: PS۳۶۲۳ □ رده بندی دیویی: [ج] ۶/۸۱۳ □ شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۰۹۱۷۹ □ اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ ① ۰۲۵-۳۲۹۲۴۵۸۳

فهرست

مقدمه	۷
فصل اول: راز مرگبار	۹
فصل دوم: رن	۱۴
فصل سوم: ارزیابی قلب	۱۷
فصل چهارم: درِ مرگ	۲۰
فصل پنجم: عمر دوباره	۳۰
فصل ششم: تاریکی	۳۴
فصل هفتم: برای بعدها	۳۶
فصل هشتم: جادوهای گمشده	۴۰
فصل نهم: بیداری	۴۴
فصل دهم: بازگشت او	۴۶
فصل یازدهم: گفتار	۵۰
فصل دوازدهم: ربوده شده	۵۵
فصل سیزدهم: مأموریت	۶۱

فصل چهاردهم: جیم شدن	۶۴
فصل پانزدهم: مردنیش خورده	۷۲
فصل شانزدهم: باشگاه کتاب خوانی	۸۰
فصل هفدهم: طلسم	۸۵
فصل هجدهم: عقرب‌ها	۸۷
فصل نوزدهم: کارکشیف	۹۵
فصل بیستم: ردیابی دشمن	۱۰۳
فصل بیست و یکم: در مقبره	۱۱۴
فصل بیست و دوم: آخرین رویارویی	۱۲۱
فصل بیست و سوم: مسیر جدید	۱۳۰
فصل آخر	۱۳۸



مقدمه

در اعماق شب در مصر، دخمه بار دیگر جان گرفت و روشن شد. شمع‌های سیاه نور نارنجی‌رنگی روی دیوارهای ماسه‌سنگی گورخانه می‌افکندند، جایی که در آن سطر به سطر تصاویر باستانی و حروف حکاکی شده، تاریخچه نیرنگ و پیروزی را به نمایش می‌گذاشتند. مخلوطی از پوسته سوسک‌ها و پر پرنده‌ها در یک گلدان برنز سوزانده شده بود و در گلدان دیگری، موی حیوانات و پوسته مارها به آرامی می‌سوختند. بوی سوختگی ناخوشایندی هوا را پر کرده بود. مایه زندگی بود که از آن بوی مرگ می‌آمد.

هزاران سال بود که این سازمان سری در این مکان شکل گرفته بود. افراد قدرتمند برای این که شناسایی نشوند یا درباره مسائل و کارهای غیرممکن صحبت و یا آن‌ها را عملی کنند به این مکان می‌آمدند.

اعضای انجمن مخفی دور یک تابوت سنگی بسیار بزرگ جمع شدند. جسد قدیمی درون آن متعلق به بنیان‌گذار سازمان بود. هرکاری که کردند، برای خدمت به او بود؛ برای آن که او را برگردانند.

برای ادای احترام به او، یکی پس از دیگری با صدای آهسته شروع به مناجات کردند.

نفر اول یک ردای خاکستری کثیف به تن داشت که روی بدن لاغر و استخوانی‌اش آویزان بود و انگار از آن روغن می‌چکید. روی سرش نقابی به شکل سر مگس بود. دو چشم درشت از دو طرف بیرون زده بودند و در نور شمع می‌درخشیدند. صدایش می‌لرزید.

نفر بعد که کتاب مناجات شوم را گرفت، ردای سبزآبی گشادی پوشیده بود. نقاب فلزی و سنگینی روی صورتش داشت که تصویر یک کروکدیل را نشان می‌داد. هردو، لباس و ماسک، حیوان درنده قدرتمندی را به تصویر می‌کشیدند که از مخفیگاه خود در زیر رود نیل بیرون می‌آمد.

شخص سومی که مناجات خواند، زن بسیار لاغری بود که می‌توان گفت در زیر ردای زرشکی‌اش فقط یک اسکلت وجود داشت. صدایش خشک و خشن

بود و روی صورتش تمثال رنگ ورورفته‌ای از یک شیر بود که روی استخوان سفیدی حکاکی شده بود.

آخرین نفری که برای مناجات به آن‌ها ملحق شد، قد خیلی بلندی داشت. پاهایش قوی و بلندتر از دیگران بود. ردای او مثل آسمان بی ستاره سیاه و نقابش نماد کابوس بود، یک کرکس مصری، بخشی از آن شبیه به لاشخور و بخشی شبیه به حیوانی درنده بود؛ موجودی که با مرگ سروکار داشت و به چیز دیگری اهمیت نمی‌داد. زمانی که به درجه‌ای از وحشیگری و خون‌خواری می‌رسید، منقار طلایی‌اش به آهن تبدیل می‌شد.

صدای نقاب کرکسی پر قدرت، واضح و کاملاً سرد بود.

وقتی مناجات به اوج خود رسید، دیگران هم با صدای خیلی آرام شروع به هم خوانی کردند. زمزمه‌های گوش خراش سوار بر نسیم ملایمی بودند که در گورخانه مهر و موم شده در زیرزمین زندانی شده بود. آن چهار نفر ناگهان از مناجات دست کشیدند.

صداهای خوفناک کمی بیشتر از نیم‌ضرب ادامه داشت و سپس در تاریکی محو شد.

جلسه آغاز شد. آن‌ها سراغ موضوعات همیشگی مثل کار وحشتناک نابودی اجساد یا جزئیات توسعه ثروت عظیمشان رفتند، آن شب فقط راجع به یک موضوع صحبت کردند، چیزی بسیار افسانه‌ای که مسائل دیگر در مقابل آن بی اهمیت به نظر می‌رسید.

نقاب مگسی گفت: «پیش اونا س.»

نقاب شیری گفت: «بله. اونا پیداشون کرده‌ن، در حالی که ما بعد از سال‌ها

جست‌وجو نتونستیم پیداشون کنیم.»

نقاب کروکدیلی گفت: «اونایه چیزی دارن. از کجا بدونیم واقعاً...»

نقاب کرکسی حرفش را قطع کرد: «می‌دونم!» بقیه ساکت شدند. «جادوهای گمشده پیداشده‌ن. حالا تنها کاری که باید بکنیم اینه که خودمون اونا رو بگیریم و ازشون استفاده کنیم.»

بقیه سریع و مضطربانه به تابوت نگاه کردند. نفر بعدی که صحبت کرد، نقاب شیری بود. با صدای گوش خراشی گفت: «اونا قصد دارن جادوها رو در انظار عمومی نگه دارن، اصلاً به فکرشون نمی‌رسه اون جادوها چه قدر قدرت دارن. فقط